

استراتژی سرزمینهای سوخته

سیستان و نخستین گامهای نفوذ استعمار*

دکتر رضا رئیس طوسی

دشت گمر گرفته و بی آب سیستان، با مردمی که از این همه بی توجهی به جان آمده‌اند، با چشمانی که حتی "اشک" نیز در آنها خشکیده است، الزاماً مایوسانه به سرنوشت ذلتبار خویش می‌نگرند ... تصویر واقعی سیستان امروز، «مزارعی» است که به «شوره‌زار» تبدیل گشته و قبرستان گسترده‌ای است که میلیونها ماهی از عطش مرده دریاچه هامون را و دهها هزار گاو و گوسفند را، در سینه باز و هر دم فزاینده خود جای داده است. صحنه دلخراش «قبر» گونه‌هایی که در زمین کنده شده‌اند و بچه‌ها را از گزند تابش آفتاب بی‌امان تابستانه کویر و هجوم داغ بادهای سوزان "۱۲۰ روزة" کویر سیستان در آن قرار داده‌اند دل هر انسان بی‌رحمی را به رحم می‌آورد.^۱

سیستان با ۷۰۰۷ مایل مربع وسعت، با خاکی آبرفتی و آب فراوان یکی از مناطق فوق‌العاده حاصلخیز ایران است.^۲ و در گذشته یکی از آبادترین مناطق ایران و یکی از مراکز تمدن کشور بوده است. خرابه‌های گسترده به جامانده از شهرها و روستاها این مسئله را ثابت می‌کند. هنری ساویج - لندور افسر سیاسی دولت هند - بریتانیا که در اوایل قرن بیستم از منطقه دیدن کرده است می‌نویسد که بالای ناصرآباد دهکده‌ای در چند مایلی نصرت‌آباد، مرکز سیستان، از کنار ردیفی از روستاها و شهرهای متوالی گذشته که از شمال به طرف جنوب حدود هشت مایل ادامه داشته است.^۳

* مقاله حاضر بخش اول مطلبی است که به بررسی دخالتها و سیاستهای استعماری انگلیس تحت عنوان استراتژی سرزمینهای سوخته در منطقه سیستان می‌پردازد. در این مقاله ریشه‌های خارجی و علل عقب‌ماندگی سیستان با استناد به منابع داخلی و خارجی مورد کاوش قرار گرفته است.
۱. از مقدمه گزارش از وضع خاد مردم منطقه سیستان، شماره ۶۴/۵۳، مورخ ۱۳۶۴/۵/۳، از قلی‌زاده پاشا به مهندس شهرکی نماینده مردم زابل در مجلس شورای اسلامی.

2. Rawlinson Sir, H. C. "Notes on Seistan". *Journal of Royal Geographical Society*, vol. 43, 1873 (pp. 272-95) p. 272.

3. Savage-Landor, A. H. *Across Covered Lands*. 2 vols. (London, MacMillan and Co., 1902) vol. II, p. 140.

سرگرد یوان اسمیت که در سال ۱۸۷۱ عضو هیئت مرزی ژنرال فردریک گلداسمید برای تعیین حدود ایران و افغانستان بود، در گزارش مشروحی از این استان می‌نویسد که ویرانه‌های پیشاوران که بسیار گسترده است نشان می‌دهد که بناها مستحکم ساخته شده و بسیاری از آنها از لایه‌های یک در میان خشت خام و آجر ترکیب یافته است. وی خاطر نشان می‌سازد که مشخصه عظیم این ویرانیه‌ها طاقهای ضربی است که بسیار دقیق ساخته شده و هنوز پابرجاست و در هر خانه‌ای تقریباً می‌توان آنها را مشاهده کرد. علاوه بر این باقیمانده آسیابهای بادی که بسیار مستحکم ساخته شده هنوز قابل مشاهده است. ذوالفقار کرمانی، فارغ‌التحصیل مدرسه دارالفنون که از سوی ناصرالدین شاه مأمور نقشه‌برداری از سیستان شد و همراه هیئت مرزی ایران به سرپرستی میرزا معصوم خان انصاری به هنگام حضور هیئت مرزی گلداسمید در سیستان در سال ۱۸۷۱ به این امر اشتغال داشت، در یادداشتهای روزانه خود از مشاهداتش درباره پیشاوران می‌نویسد:

پیشاوران شهر بزرگ خوبی بوده است. سوای آب هزارود، و فرازود، و اورس کن، سیزده نهر از آب رود هیرمند آب برمی‌داشته است که حال علامت آن نهرها همه جا مشخص و معلوم می‌باشد. هر نهری از ده ذرع تا پانزده ذرع دهنه داشت.

دیگر آنکه هر نهری که جهت آشامیدن مردم داخل در شهر می‌شده است دو طرف آن را دیوار کشیده‌اند که کسی نتواند در سرداب برود و آب را کثیف نماید، دیگر آنکه در برابر هر خیابان و هر کوچه معظم راه‌آب گذاشته‌اند آثار و علامات راه آنها در همه مشخص و معلوم است، دیگر آنکه خیابان و راسته بازار و کوچه‌ها هر یک به جای خود مشخص می‌باشد. عرض خیابانها و بازارها از هشتاد تا چهل ذرع دیده شد، دیگر آنکه عرض کوچه‌ها از بیست ذرع کمتر نیست، دیگر آنکه کوچه و خیابان و بازار همه قرینه یکدیگر می‌باشند، دیگر آنکه اکثر درب خانه‌ها قرینه یکدیگر است. طول خیابان و راسته بازار تا سه هزار ذرع هم دیده شد.

دیگر آنکه آثار و علامات عمارات عالی بزرگ بسیار دیدم. بعضی عمارات مثل طاق کسری که در مداین است دیده شد. اکثر اطاقها خیلی بزرگ، ده ذرع عرض پانزده ذرع طول، قطر دیوار تا چهار ذرع هم دیده شد ... تمام اطاقها طاق زده همگی خام و پخته داخل هم کار کرده بودند.^۴

دکتر بلو، دستیار ژنرال سر ریچارد پولاک که از سوی دولت هند - بریتانیا جزء هیئت تعیین خطوط مرزی افغانستان بود و دولت هند - بریتانیا را در هیئت مرزی مزبور

۴. کرمانی ذوالفقار. جغرافیای نیمروز، به کوشش عزیزالله عطاردی، تهران، انتشارات عطارد، ۱۳۷۴، ص ۹۲ و ۹۳.

نمایندگی می‌کرد، درباره شهر زاهدان می‌نویسد:

تا جایی که چشم کار می‌کند شهر به سمت شمال شرقی گسترده است و گفته می‌شود تا خرابه‌های داشاق در حدود ۹ مایلی هامون امتداد دارد. این خرابه‌ها و نیز ویرانه‌های پولکی، نادعلی، و پیشاوران، همگی وسیع‌ترین آثار به‌جا مانده سیستان هستند که نشانه محل شهرهای پرجمعیتی هستند که اکنون همانند آنها را در تمام منطقه بین هند و تیگریس [دجله] نمی‌توان یافت.^۵

ذوالفقار کرمانی در یادداشتهای خود می‌نویسد: زاهدان شهر بسیار بزرگی بوده است. این شهر به دست گرشاسب ساخته شده بوده است. پس از اینکه به دست بهمن فرزند اسفندیار تخریب شد، مجدداً آباد شده است. اما از زمان امیر تیمور گورکانی که آنجا را خراب کرد دیگر آباد نشده است. وی با بررسی آثار به‌جا مانده شهر می‌نویسد که «از قرار خرابه‌ها طول شهر دوازده فرسخ» بود. «این طول هفده درجه و نیم از نقطه جنوب به سمت مغرب و از نقطه شمال هفده درجه و نیم به سمت شرق واقع شده است. عرض به تفاوت از سه فرسخ و دو فرسخ تا یک فرسخ و نیم است. وی در دهی که در گذشته جزء شهر زاهدان بوده است یک نوع درخت گز را مشاهده می‌کند که ۱۱/۵ ذرع محیط آن و ۱۸ ذرع ارتفاع آن بوده است.^۶

ساویج - لندور پس از دیدار از آثار به‌جا مانده زاهدان در سال ۱۸۹۰ شهر را با ردیف ممتدی از خانه‌های پی در پی توصیف می‌کند که بیش از ۸۶ مایل امتداد داشته است. او تأکید می‌کند که «این واقعیت باید باقی بماند که این لندن قدیمی آسیا نمایانگر دوران شکوفایی حیرت‌انگیزی در تاریخ شرق ایران است».^۷

سیستان در نیمه دوم قرن نوزده از دلتای نسبتاً وسیعی تشکیل شده بود که رودخانه هیرمند با شعبه‌هایش آن را تشکیل می‌داده است. گرچه رودخانه خاش، فراه، هاروت و سیلابهای جاری از کوههای غربی به این دلتا می‌ریخته است اما هیرمند رودخانه اصلی آن بوده است. هیرمند با آب‌گذری سالانه نزدیک به ۶۰۰۰ میلیون مترمکعب از دامنه‌های جنوبی کوههای هندوکش سرچشمه می‌گرفته است و از مسافتی به طول ۱۱۲۹ فرسخ می‌گذشته است.^۸ بخش قابل توجهی از آب این رودخانه به دریاچه‌های کم‌عمق بزرگی که هامون خوانده می‌شدند می‌ریخته است. هامون با طول حدود هزار

5. Cited by Henry Savage-Landor, *op. cit.*, vol. 1, p. 222.

۶. ذوالفقار کرمانی، پیشین، ص ۸۸ - ۸۹، ۱۳۴ و ۱۶۳.

7. Savage-Landor, *op. cit.*, vol. 1, p. 232.

۸. کرمانی، پیشین، ص ۷۰.

مایل و عرض چند ده مایلی^۹ براساس مطالعات بعدی حجم آبی حدود ۵ میلیارد مترمکعب را داشته است. در فصل سیلاب آب از انتهای جنوبی هامون از طریق آبراه‌های به نام نهر شیلا به محلی به نام گود (یا دریای) زره در نقطه جنوبی سیستان جریان می‌یافته است. قسمت اعظم این آب در این محل تبخیر می‌شده یا به زمین فرو می‌رفته است. علاوه بر اثرات زیست‌محیطی و تنوع آب و هوایی که هامون ایجاد می‌کرده، نیزارهای آن در تمام سال منبع تغذیه عمده‌ای برای دامپروری بوده‌اند.

نیزارها در قسمتهای کم‌عمق بین دهانه رودخانه و محل دریاچه هامون، در دلتای هیرمند و نیز در جوار آن به وجود می‌آمده‌اند. حوضچه‌ها در درون نیزارها موجب رویدن علفهای خودروی آبی می‌شده‌اند. این علفهای خودرو محل جلب طیور وحشی بوده‌اند. در حواشی مرتفع‌تر این حوضچه‌ها و در اراضی بی‌کف در حد اعلا طغیان آب، زیر آب قرار می‌گرفته نی و نی بوریا می‌رویده است. یک نوع ظریف‌تر از نیهای بوریا که "توت" خوانده می‌شد در طول آب‌کناره رودخانه هیرمند به فراوانی می‌رویده است. توت هر نسل فقط یک بار خشک می‌شده است.

در قسمت حوضچه‌های دائمی جریان آب، نی بوریا به‌طور انبوه می‌رویده است. در دهانه رود پریان و در کناره رودخانه‌ها و متفرعات آن نوع دیگری نی به نام "اشک" به حد وفور می‌رویده است.

گیاه دیگری به نام "بون" سواحل کم‌شیب‌تر مناطقی را که از طغیان آب مشروب می‌شده و مدت کمی در موقع شدت طغیان زیر آب قرار می‌گرفته، می‌پوشانده است. این مناطق را بونستان می‌خوانده‌اند. سواحل جنوبی و شرقی هیرمند را بونستان فر گرفته بوده است ولی در سواحل شمالی و غربی کمتر بون می‌رویده است. بون کمک مهمی به پرورش گوسفند و بز می‌کرده است و تا حدودی برای پرورش گاو مفید بوده است. نی و توت برای گله‌های عظیم گاو غذای مهمی بوده است.^{۱۰}

اغنام سیستان به مشهد، شیراز، اصفهان، عشق‌آباد، هرات و قندهار صادر می‌شده‌اند.^{۱۱} ماهی و پرندگان دریاچه هامون نیز دو منبع مهم گوشتی را تشکیل می‌داده‌اند که محصولات آنها اغلب به دیگر استانهای کشور به‌خصوص خراسان و کرمان راه می‌یافته است. علاوه بر این، اراضی ساحلی هامون چراگاههای بسیار مناسب

9 . Percy Sykes. *A History of Afghanistan* (London, MacMillan, 1940), p. 91.

۱۰ . مطالب فنی و واقعی برگزیده راجع به حوزه هیرمند و جریان آب رودخانه هیرمند، گزارش میسیون ماک‌ماهون، ملحقیات ب. ج، وزارت امور خارجه ایران، ص ۲۸۹ - ۳۰۷، از اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۶۸/۱۹۵ - ۱۰۷ - ۱۱۵، ص ۲۹۶ - ۲۹۹.

۱۱ . همان، ص ۳۰۲ و ۳۰۳.

و باارزشی را در فصل بهار و اوایل تابستان تشکیل می‌داده‌اند.

در خارج از این دلتا آب کمی وجود داشته و زراعت اندکی می‌شده است. آثار شهرهای کهن به‌جا مانده در دو مرکز عمده در فاصله چند ده مایلی اطراف این دلتا نشان از مراکز تمدن عمده‌ای دارد که روزگاری به‌طور عمده از رودخانه هیرمند مشروب می‌شده‌اند. باتوجه به فراوانی عظیم آب و حاصلخیزی زمین و وجود آثار نهرها، اندکی توجه می‌توانسته است این سرزمین‌های عظیم را دوباره به زیر کشت درآورد. این واقعیتی است که ذوالفقار کرمانی در خلال نقشه‌برداری از این مناطق در سال ۱۸۷۱/۵۱۲۸۸م به آن اشاره می‌کند. وی با ورود به خاک سیستان در سمت شمال کوه ملوسان از بیلاق مالداران سیستان به سوی تَرش‌آب به جنگل‌گری برمی‌خورد که در آن «درخت تا پانزده ذرع ارتفاع و یک ذرع و نیم محیط» وجود داشته است.^{۱۲} سپس از تپه سردوست به تپه خاک محمدرویش و از آنجا به قلعه زره و از آنجا به قلعه لمرود و از آنجا به خرابه‌های شهر نیمروز می‌رود که از زمان هوشنگ پایتخت سیستان بوده است.^{۱۳} پس از دیدار از آثار باستانی شهر نیمروز به شهر ترقو، زادگاه رستم، واقع در جنوب شرقی شهر نیمروز می‌رود. باتوجه به آثار باقیمانده ترقو که از بعضی از آنها با تفصیل بیشتری سخن گفته است ترقو را «شهر بزرگی» می‌یابد.^{۱۴}

از شهر ترقو تا چاه‌های سرشیده همه جا خرابه و آثار آبادی دیده شد. آنچه به نظر رسید سابق بیشتر آبادی و مکان مرغوب سیستان در این سمت بوده است. حال از بابت اینکه بند ترقو و بند غلامان و بند گرشاسبی خراب شده است زمینها خرابه و بی‌معنی افتاده است.^{۱۵}

در فاصله چند فرسخی ترقو به آثار باستانی شهر بزرگ دیگری به نام «کاخ گلشن زرنگار» برخورد می‌کند.

آثار و علامات طول خرابه‌ها در شمال و جنوب چهار فرسخ است. عرض خرابه‌ها مشرق و مغرب به تفاوت از یک فرسخ و نیم تا یک فرسخ بعضی جاها کمتر از فرسخ است. عمارت عالی به وضع و طرح‌های خوب دیده شد.^{۱۶}

علاوه بر آبی که در فصل سیلاب از سرریز هامون به گود زره در این منطقه می‌ریخته،

۱۲. کرمانی، ص ۲۵.

۱۳. همان، ص ۵۰.

۱۴. همان، ص ۵۱ و ۵۲.

۱۵. همان، ص ۵۳.

۱۶. همان، ص ۵۶.

نهرهایی که با بستن سه بند ترقو، گرشاسبی و غلامان بر روی هیرمند بسته شده بوده‌اند این منطقه را آبیاری می‌کرده‌اند. بند ترقو در دو فرسخی بالای بندر کمال‌خان، روبه‌روی قلعه رودین با آجر و آهک ساخته شده بوده است و از آن نهری به عرض بیست تا سی ذرع به طول ۱۴ فرسخ، آب را به این منطقه می‌آورده است. بند گرشاسبی نیز با آجر و آهک ساخته شده بوده است و از آن دو نهر زرکن و زورکن با عرض ۲۵ تا ۳۰ ذرع آب را با طی مسافتی حدود ۳۴ فرسخ به محل می‌آورده است. بند غلامان که در برابر قلعه گاویک بسته شده بوده است آب را با طی مسافتی حدود ۱۲ فرسخ به شهر کاخ گلشن زرنگار می‌برده است.^{۱۷}

وجود آثار به جا مانده تمدن گذشته نشانه گنجایش بهره‌وری عظیم آب و خاک این منطقه زرخیز است. به ندرت می‌توان کارشناسی را دید که از سیستان در گذشته و در قرن حاضر دیدار کرده باشد و روی این خصوصیت منطقه، یعنی حاصلخیزی بی‌نهایت خاک و فراوانی آب آن انگشت نگذاشته باشد. از جمله کارشناسان برجسته ایران که آثارشان نشان می‌دهد که با منطقه از نزدیک آشنا بوده‌اند و به ارزیابی دقیق و عینی مسائل آن پرداخته‌اند، این منطقه را «مملکت زرخیز» و «انبار غله» ایران خوانده‌اند و آن را «برای ایران تالی مصر» در افریقا دانسته‌اند،^{۱۸} و تاکید کرده‌اند که در سیستان به لحاظ «آب و خاک در زراعت همه چیز به عمل می‌آید».^{۱۹} بیگانگان در منطقه به دولتهای متبوع خود از این واقعیت بارها گزارش داده‌اند. حتی در اوایل قرن در گزارش سرگرد چینویکس - ترنچ، کنسول انگلیس در سیستان می‌خوانیم که خاک سیستان «فوق‌العاده حاصلخیز است. آب فراوانی از رودخانه هیرمند قابل دستیابی است».^{۲۰} سرهنگ هنری مک‌ماهون نیز که در رأس یک هیئت بزرگ از کارشناسان کشاورزی، آبیاری و دامپروری و امنیتی به خاطر مقاصد استعماری هند - بریتانیا در اوایل قرن بیستم به مدت دو سال و نیم در سراسر سیستان به تحقیق می‌پردازد، خاطر نشان می‌کند که:

سیستان تا قرن دهم کشوری بسیار ثروتمند، پیشرفته و متمدن بود. اما ثروتش موجب بدبختی آن شد. از آن زمان به بعد مورد تاخت و تاز متمادی مهاجمین مختلف نظیر محمود غزنوی، چنگیز خان، تیمورلنگ، نادرشاه افشار و دیگران قرار گرفت، و آن را به صورت سرزمین بیش از پیش عقیم و از پادرامده به جا گذاشت.

۱۷. همان، ص ۷۱ و ۷۲.

۱۸. جبل‌المتن، شماره ۲۰، سال سیزدهم، ۱۲ ذی‌قعدة ۱۳۲۳/۸ ژانویه ۱۹۰۶.

۱۹. کرمانی، ص ۱۹.

20. Inclosure in no 58, Spring-Rice to Salisbury, Gulhak, July 25, 1900, F. O. 416/4.

مک‌ماهون می‌افزاید که حاصلخیزی فوق‌العاده خاک و فراوانی آب، سیستان را به لحاظ محصولات کشاورزی به صورت کشوری بسیار غنی می‌سازد. سیستان حتی با روشهای کنونی میزان بسیار هنگفتی گندم و محصولات غذایی اضافه بر احتیاجات محل تولید می‌کند و البته می‌تواند محصولات بسیار بیشتری تولید کند. «تحت حکومتی اصلاح شده، سیستان قادر است با اندکی زحمت به صورت مصر دومی درآمد. سیستان روزی چنین بوده و می‌تواند دوباره چنین شود». وی مجدداً در همین مقاله تأکید می‌کند که حاصلخیزی حیرت‌انگیز خاک سیستان، آن را به صورت منطقه ثروتهای بالقوه بسیار هنگفتی درآورده است. موقعیت جغرافیایی و منابع طبیعی آن، بخصوص در زمینه کشت غلات و پرورش دام به نحوی است که می‌تواند منطقه را به یک قطب عظیم و بااهمیت سوق‌الجیشی، سیاسی و تجاری تبدیل کند.²¹

البته همین اهمیت، سیستان را تبدیل به حوزه رقابت دائم قدرتهای استعماری روس و انگلیس کرد. در حقیقت مداخلات این دو قدرت در منطقه عامل اصلی فقر فلاکت‌بار مردم آن بود که در این سرزمین زرخیز روزگار مشقت‌باری را می‌گذراندند.

رقابت‌های استعماری

وقتی ایران پس از فتح گرجستان (۱۸۰۱) به دست روسها، در جنگی برای جلوگیری از توسعه‌طلبی بعدی آنها از روسها شکست خورد با تحمیل شدن قرارداد گلستان (۱۸۱۸) قفقاز را در شمال ایران از دست داد. روسیه تزاری نه تنها در دریای خزر با ایران همسایه شد بلکه ایران را از حق کشتیرانی در آن محروم کرد. تجاوز بعدی روسها ضمن انعقاد قرارداد ترکمن‌چای (۱۸۲۸) ایروان و نخجوان را با غرامت ۳۰ میلیون روبلی به روسها تسلیم کرد. علاوه بر این روسها حقوق تجاری و نفوذ سیاسی قابل توجهی در ایران به دست آوردند و خود را در نزدیکی هند- بریتانیا مستقر ساختند.

از آغاز دهه ۱۸۳۰ اغلب مقامات سیاسی بریتانیا معتقد بودند که امپراطوری آنها بدون به دست آوردن نفوذ در آسیا در معرض خطر خواهد بود. از این رو به گسترش نفوذ خود در آسیا پرداختند تا در برابر سلطه روسها در جنوب غربی و آسیای مرکزی موازنه برقرار کنند. انگلیسیها در سال ۱۸۳۸ ایرانی‌ها، در ۱۸۳۹ افغان‌ها، و در ۱۸۴۰ مصری‌ها را شکست دادند و امتیازاتی اخذ کردند. در سال ۱۸۳۹ عدن را متصرف شدند، در سال ۱۸۴۰ تا ۱۸۴۲ با شکست چینی‌ها علاوه بر اخذ امتیازات قابل توجهی هنگ‌کنگ را متصرف شدند. در سال ۱۸۴۳ سند، و در سال ۱۸۴۹ پنجاب را به متصرفات قبلی خود

21. McMahon, Colonel Sir Henry. "Recent Survey and Exploration in Seistan". *J. R. G. S.* no. 3, september 1906, vol. XXVIII, (pp. 209-28 and 333-52) pp. 213 4.

در هند منظم ساختند و در نتیجه همسایه افغانستان شدند. به این ترتیب تا میانه قرن نوزدهم شبه‌قاره هند به‌طور کامل به تسخیر بریتانیا درآمد و از آن پس به صورت منطقه مرکزی امپریالیسم بریتانیا عمل می‌کرد.^{۲۲} از آن پس توسعه‌طلبی در مناطق مجاور هند به خاطر نیازهای سوق‌الجیشی این مستعمره انجام می‌یافت. انگلیسیها اکنون که در شمال شرقی همچون روسیه در شمال، همسایه ایران بودند، ایجاد منطقه حائل علیه روسیه در افغانستان و ایران را در اولویت سیاسی خود قرار دادند. کلیدی‌ترین منطقه در این نقطه هرات بود. هرات که در دره حاصلخیزی قرار دارد پایگاه نظامی باارزشی بود. نیروهای نظامی می‌توانستند با تمرکز در آن از معابر غیرقابل نفوذ هندوکش عبور کرده به تسخیر قندهار و هند پردازند. موقعیت سوق‌الجیشی هرات آن را به‌صورت کلید هندوستان درآورده بود.^{۲۳} انگلیسیها فکر می‌کردند که اگر هرات در دست ایرانیها بماند ممکن است به صورت پایگاه خارجی روسها برای دسیسه علیه آنها در هند به کار رود. در نتیجه مدتها در کلکته و لندن برای ضمیمه ساختن هرات به کشور متحد افغان به عنوان بهترین راه‌حل حفظ هند کار می‌کردند.^{۲۴} در واقع کار مطالعه برای نفوذ در کشورهای همسایه هند از اوایل قرن نوزدهم آغاز شده بود. برای مثال کمپانی هند شرقی مأمور خود سروان جان ملکم را برای این منظور در سال ۱۸۰۰ به ایران اعزام کرد. وی که بیش از یک سال در ایران به‌سر برد، می‌نویسد که تمام اوقات استراحت خود را هم برای تحقیق در تاریخ کشور فوق‌العاده ایران که با آن آشنایی کمی داشته، می‌گذرانده است.^{۲۵} نه سال بعد وی یکی از افسران خود را به نام سروان دلبیو. پی. گرانت از بمبئی برای بررسی ساحل مکران به ایران فرستاد. مأموریت او این بود که دریابد آیا یک ارتش اروپایی می‌تواند از ساحل جنوبی ایران به هند نفوذ کند.^{۲۶} به دنبال او ملکم دو افسر دیگر، سروان چارلز کریستی و هنری پوتینجر را از پیاده‌نظام بمبئی به ایران اعزام کرد.

22 . Roberts J. M. *History of the World*, London, Pelican Books, 1984, p. 763.

۲۳ . برای بحث تفصیلی بیشتر درباره اهمیت هرات برای هند - بریتانیا، و سیاست بریتانیا درباره هرات در سالهای ۶۳ - ۱۸۳۰ نگاه کنید به:

G. J. Alder. "The Key to India: British and Herat Problem in 1830-1863". *Middle Eastern studies*, vol. 10, 1974, no. 2, pp. 186-209; no 3, pp. 281-311; Norman Bentwich OBE, "Sir Ronald Thomson and British Policy toward Persia in 1870". *Journal of Royal Central Asian Society*, vol. 22, 1935, pp. 601-16.

24 . Gillard David. *The Struggle for Asia 1828-1914. A Study in British and Russian Imperialism*, London, Methuen and Co. Ltd. 1977, p. 97; Wright Denis, *The English Amongst the Persians*, London, Heinemann, 1977, p. 58.

25 . *Ibid.*, pp. 149-150.

26 . *Ibid.*, p. 150.

آنها ساحل مکران، مناطق داخلی بلوچستان، ایلات بلوچستان، منطقه کلات تانوشکی، سیستان، هرات، کرمان، شیراز، اصفهان و یزد را مورد شناسایی قرار دادند.^{۲۷} این مطالعات با مأموریت سوم خود ملکم همراه با هیاتی در سال ۱۸۱۰ ادامه یافت. از آن پس هیتهای اکتشافی همچنان به ایران و افغانستان اعزام می‌شدند.^{۲۸}

پس از به‌دست آوردن اطلاعات لازم و نفوذ در میان رؤسای ایلات افغانستان و ایران و بعضی از مقامات کلیدی آنها، بهترین فرصت برای امپراتوری بریتانیا در دهه ۱۸۵۰ برای تصرف هرات به‌دست آمد. روسیه تزاری، عمده‌ترین رقیب بریتانیا در اروپا و آسیا، اکنون در ضعیف‌ترین موقعیت خود به‌سر می‌برد. امپراتوری مزبور در جنگ کریمه (۱۸۵۳ تا ۱۸۵۵)، که در آن فرانسه و بریتانیا برای جلوگیری از شکست عثمانی با آن جنگیدند، شکست خورد و برای اولین بار تفوق ۱۵۰ ساله خود را در اروپا از دست داد. روسیه در نتیجه قادر نبود در برابر توسعه‌طلبی بریتانیا در این مقطع عکس‌العملی نشان دهد. در ایران میرزا آقاخان نوری که با همدستی انگلیسیها میرزا تقی خان امیرکبیر، صدراعظم ایران را برکنار کرده و به قتل رسانده بود به صدارت رسیده بود. او در ازای رسیدن به قدرت استقلال هرات را به انگلیس وعده داده بود.^{۲۹} در چنین فرصتی انگلیسیها با ارسال پول و اسلحه برای دوست محمدخان امیر کابل (۱۸۳۴ تا ۱۸۶۳) او را واداشتند تا قندهار و هرات را که هر دو تحت حاکمیت ایران بودند، تصرف کند.^{۳۰} قندهار در جمادی‌الاول ۱۲۷۲/ دسامبر ۱۸۵۵ به تصرف درآمد و به دنبال آن برای اشغال هرات اقدام شد. ایران به سرعت به هرات نیرو فرستاد و آن را در اختیار خود گرفت. متعاقب آن بریتانیا بوشهر، خارک، برازجان، محمره و اهواز را اشغال کرد. میرزا آقاخان بدون اقدام به هیچ‌گونه مقاومتی در برابر نیروهای ناچیز انگلیس در جنوب، ناصرالدین شاه ۲۴ ساله را که انواع وسایل سرگرمی و عیاشی او را فراهم کرده بود با دادن اطلاعات غلط می‌ترساند و از او برای فرخ خان امین‌الدوله نماینده ایران که برای

27. *Ibid.*28. *Ibid.*, Chapter II, "Some Travellers", pp. 149-170.

۲۹. حسین محبوبی اردکانی، مقدمه مخزن‌الوقایع، سفرنامه فرخ خان امین‌الدوله، نوشته حسین بن عبدالله سرابی، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۱، ص بیست و دو. به این منبع از این پس تحت عنوان سفرنامه فرخ خان یاد خواهد شد.

۳۰. غلام صدرخان (پسر دوست محمدخان) در نامه‌اش به رؤسای هرات شرح می‌دهد که چگونه «از طرف صاحبان دیشان انگریز خزانه و قورخانه و تفنگ‌های متعدد با اسباب و آلات ضروریه ... داخل کابل شده است»، و عموهایش محمداعظم خان، محمدافضل خان و سردار شیرعلی خان با توپ و آتشبار از طرف پدرش مأمور فتح قندهار و هرات شده‌اند. نگاه کنید به مجموعه اسناد و مدارک فرخ خان امین‌الدوله، به کوشش کریم اصفهانیان (انتشارات دانشگاه تهران)، ۵ قسمت، قسمت چهارم، سند شماره ۱۵۳، ص ۱۶۸ - ۱۷۰. به این اسناد از این پس تحت عنوان مجموعه اسناد ارجاع داده خواهد شد.

مذاکره با انگلیس به استانبول و سپس پاریس اعزام شد پشت سر هم فرمان می‌گرفت که هرات را به انگلیس تسلیم کند. اصرار مردم هرات به مقاومت و ابراز تمایل شدید آنها به باقی ماندن در تحت حاکمیت ایران، و وعده‌های پیروزی نهایی سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه فرمانده نیروی‌های نظامی ایران در هرات - با توجه به اطلاع از شروع شورش بزرگ مردم هند علیه انگلیسیها در هندوستان - نیز نادیده گرفته شد. سرانجام هرات با امضای معاهده ۱۸۵۷ پاریس به انگلیس تسلیم شد. البته انگلیسیها تنها به تسلیم هرات راضی نشدند، بلکه بخش قابل توجهی از بلوچستان ایران را نیز به تصرف خود درآوردند که به بلوچستان انگلیس موسوم شد.^{۳۱} به این ترتیب بخش شمال و جنوب شرق ایران که در همسایگی هند قرار داشت تحت قلمرو نفوذ بریتانیا درآمد. با وجود این، بریتانیا از بخش میانی شرق ایران یعنی دشت وسیع سیستان نیز چشم طمع فرو نیست.

ادعای مالکیت سیستان

با امضای معاهده پاریس چارلز موری^{۳۲} در تهران هر روز آقاخان نوری را برای درخواست تازه‌ای زیر فشار می‌گذاشت. اعزام مستر تیلر، مأمور سفارت به مهمانداری ایران و به همراهی ۵ نفر مراقب برای بررسی رعایت مفاد معاهده پاریس در هرات جزء امور عادی بود. متعاقب آن تخلیه لاش و جوین و دهات آن را درخواست کرد.^{۳۳} لاش و جوین و توابع آن در جنوب قراه و شمال دریاچه هامون قرار داشتند. آقاخان نوری در پاسخ به این درخواست نوشت:

لاش و جوین وقتاً من‌الاقوات خاک افغانستان و هرات محسوب نشده و دائماً از متعلقات قایمات بوده. منتهای مراتب این است که گاهی حکام آنجا تمرد از حکم والی خراسان داشته‌اند. بسیار جای افسوس است که به اعتقاد مثل آن جناب که هزار قسم همراهی و خیرخواهی را باید در عالم مودت دولتین با دولت ایران داشته باشد جزو افغانستان محسوب شود و در استرداد آن متمسک به مدلول عهدنامه که فقط راجع به تخلیه هرات و افغانستان است، بشوند. حاکم هرات خود حسین خان یوزباشی را واسطه اجاره لاش و جوین نزد اینجناب کرده بود، حال چگونه مدعی مالکیت آنجا می‌شود.^{۳۴}

۳۱. جبل‌المتین، شماره ۴۲، سال دوازدهم، ۲۰ جمادی‌الاول ۱۳۲۳/۲۴ ژوئیه ۱۹۰۵، ص ۲.

۳۲. موری از سپتامبر ۱۸۵۴ تا دسامبر ۱۸۵۵ و دوباره از تابستان ۱۸۵۷ تا ژوئن ۱۸۵۹ وزیرمختار انگلیس در تهران بود.

۳۳. نامه وزیرمختار دولت انگلیس به آقاخان نوری، ۳ ژانویه ۱۷/۱۸۵۸ مطابق جمادی‌الاول ۱۲۷۴، سند شماره ۱۸۸، مجموعه اسناد، قسمت دوم، ص ۲۷۷ تا ۲۷۹.

۳۴. نامه آقاخان نوری به چارلز موری وزیرمختار انگلیس، مجموعه اسناد، قسمت دوم، ص ۲۹۰ تا ۲۹۴.

ذوالفقار کرمانی که ۲۴ سال پس از تسلیم این منطقه به انگلیس از لاش و جویین و توابع آن ثمور، درک، دمیلی، کوه‌گاه، قوچ، خیرآباد و غیره نقشه‌برداری کرده است می‌نویسد که تمامی آنها «جزء خاک سیستان و مال مردمی که در سیستان سکنی دارند از فارسی و غیره (بود) قباله‌جات و سندهای املاک آنجا را آورده خود دیده و ملاحظه نمودم».^{۳۵}

به هر درخواست سفارت که به میرزا آقاخان تسلیم می‌شد درخواست دیگری جای آن را می‌گرفت. تا اینکه سرانجام موری در یادداشت ۲۰ رمضان/۵ مه ۱۸۵۷ خود مدعی شد که سیستان هم جزء افغانستان است. در پاسخ به آن میرزا آقاخان اظهار داشت که «اولیای دولت ایران سیستان را جزء خاک ایران از قدیم دانسته و می‌دانند و الان هم در تصرف دولت ایران می‌باشد و احتیاج ندارند که از حالا اقدام به تصرف آن نمایند. علاوه بر همین اظهار صریح بین رسمی اگر آن جناب دلیلی از این طرف بخواهند دلایل زیاد در دست است که به اقامه آنها اقدام می‌شود».^{۳۶}

در پاسخ به این نامه رسمی میرزا آقاخان، چارلز موری نوشت که سیستان هم به لحاظ سیاسی و هم جغرافیایی جزء افغانستان است. و ادامه داد:

از نظر امنای دولت انگلیس ... از زمان احمدشاه و اعقاب او سیستان جزو خاک دولت افغانستان بوده است ... به دوستدار واجب است که به جناب اشرف صریحاً بنگارد که اگر اولیای دولت ایران قشون به سیستان می‌فرستادند که آنجا از خود هرات تا قندهار که وسط مملکت افغانستان است و هم به سرحد دولت انگلیس نزدیکتر است امنای دولت انگلیس چنین حرکت را نقص عهدنامه منعقد در پاریس خواهند دانست.^{۳۷}

به دنبال این ادعا میرزا آقاخان یادداشتی برای موری نوشت و رونوشت آن را به سفارت‌های روسیه و فرانسه داد. وی در این یادداشت به ۱۴ دلیل سیستان را جزء خاک ایران دانست. از جمله به نامه مستر الیس^{۳۸} به اولیای دولت انگلیس در خصوص تعلق سیستان به ایران و اظهاراتی که در پارلمان انگلیس در این خصوص شده بود، به نامه دیگری از الیس به شاه کامران در اعتراض به تجاوز به سیستان، به یک کتاب انگلیسی که

۳۵. ذوالفقار کرمانی، ص ۹۳ و ۹۴.

۳۶. نامه آقاخان نوری به چارلز موری، ۲۸ رمضان ۱۳/۱۲۷۴ مه ۱۸۵۸، سند ۲۱۱، مجموعه اسناد، قسمت دوم، ص ۳۱۷ و ۳۱۸.

۳۷. نامه وزیرمختار انگلیس به میرزا آقاخان، شوال ۱۲۷۴/مه - ژوئن ۱۸۵۸، سند شماره ۲۲۵، مجموعه اسناد، قسمت دوم، ص ۳۶۰ و ۳۶۱.

برجیس مترجم انگلیسی آن را به فارسی ترجمه کرده بود و در آن سیستان را خاک ایران دانسته بود، به برافراشته بودن پرچم ایران در سیستان و عدم اعتراض انگلیس تاکنون، به نام سیستان و ریشه فارسی آن، به ایرانی بودن فرقه‌ها و تیره‌های اهالی، به اختلاف زبان و مذهب اهالی با افغانها، و به نامه‌ای از کهندل خان، حاکم قندهار به اولیای دولت ایران اشاره کرد که در آن خواستار ارسال غلات به قندهار به علت کمبود آذوقه در آن شهر شده بود؛ و از وزیرمختار انگلیس پرسید که اگر سیستان جزء ایران نبوده چگونه چنین درخواستی از دولت ایران شده است؟ علاوه بر این میرزا آقاخان استدلال کرد که حتی در جنگ اخیر هرات قشون سیستان ابواب جمع میرعلم خان حاکم قاینات بود و جنگ می‌کرد؛ و اینکه دولت ایران با شروع مذاکره برای حل مشکل هرات طی نامه‌های متعددی به انگلیسیها از جمله لرد رودکلیف، سفیر بریتانیا در استانبول (که طرف مذاکره با ایران بود) نوشته است «هرات را نمی‌خواهیم فقط انضباط امورات خراسان و کرمان و سیستان خاک دولت علیه را طالبیم. اگر حرفی در سیستان می‌شد چرا اظهار نکردند؟» و اینکه در همان مذاکرات، فرخ خان امین‌الدوله، سفیر فوق‌العاده ایران به «اولیای دولت انگلیس اظهار کرده بوده است [که] افغانستان باید به سه حکومت برقرار باشد، هرات و قندهار و کابل. اگر سیستان جزء افغانستان می‌شد بایستی چهار حکومت اظهار شده باشد؛ و اینکه سفارت انگلیس در تهران ناظر بود که علی‌خان سیستانی، حاکم سیستان «در تهران است و از خانواده سلطنت زن به او مرحمت شد. اگر انگلیس حرف حسابی داشت چرا در این مدت اظهاری نکردند؟» و درخصوص این ادعا که سیستان از دوران احمدشاه افغان جزء افغانستان بوده است، نوشت که از اول حکومت احمدشاه افغان تا امروز با اینکه «افغان آمد تا نیشابور را گرفت یکی اسم ببرند که کدام افغان در سیستان حکومت کرده است. همیشه حاکم آنجا نوکر ایرانی بوده‌اند چنانکه همین سردار علی‌خان و برادر و پدرش ابا عن جد در آنجا حکومت کرده و حاکم بوده‌اند... از جانب سلاطین صفویه به آنجا مأمور شدند الی حال هم بوده‌اند و هستند». وی در خاتمه افزود که اگر نزدیکی سیستان به هند و سند باعث شود که دولت ایران دست از خاک خودش بردارد کرمان به سند و بندر کراچی نزدیک‌تر از سیستان است پس «باید از کرمان هم دست برداریم... بعد از آن قاینات است بلکه خراسان هم بسته به افغانستان است. از بندرعباس خاک این دولت تا بندر کراچی هم هیچ مسافتی نیست، پس از این قرار باید دست از جمیع ممالک محروسه این دولت برداریم».^{۳۹}

همراه با پاسخهایی که میرزا آقاخان به موری داد، فرخ خان سفیر ایران را که در راه

۳۹. صورت ادله سیستان به ملکیت ایران، مجموعه اسناد، قسمت سوم، ص ۲۵۷ تا ۲۵۹.

بازگشت از پاریس در استانبول به سر می‌برد در جریان گذاشت تا وی از طرق دیپلماتیک با تماس با سفرای انگلیس، فرانسه و روسیه از فشارهای موری جلوگیری کند. وی در نامه‌ای به او نوشت:

به وحدت الهی و به نمک همایون که از دست سلوک و رفتار مستر موره (کذا) تنگ آمدیم ... من که سهل است از تاج و تخت ایران به این نوع حرکات مستر موره باید گذشت. هرچه مهربانی و همراهی را زیاد می‌کنیم زیاده‌تر اذیت و آزار می‌کشیم. هرات را دادیم، محبوسین افغان را خلاص کردیم، تشریفات را به عمل آوردیم. فقره میرزا آقا را تصدیق کردیم، رفتن تیلر صاحب را به هرات قبول کردیم. لاش و جوین را که ملک ایران بود دادیم. سکه و خطبه هرات را که ما تکلیف به سردار سلطان احمدخان نکرده بودیم و او به صرافت میل خودش کرده بود نوشتیم میل نداریم^{۴۰} ... حالا سیستان را حرف دارد ... سیستانی که ملک ایران است ... آخر فکری درین مواد بکنید، چاره نمایید. در اسلامبول با ایلچی و مأمورشان و با مأمورین سایر دول حرف بزنید، جان ما را خلاص کنید. اگر باید از سلطنت ایران گذشت یک دفعه بنویسید. زندگی این‌طور نمی‌شود. سلطنت این‌طور نمی‌گذرد.

در حاشیه نامه، میرزا آقاخان به سفیر ایران تأکید کرد که به سفرای خارجه مسئله سیستان را طوری بیان نکند که نشان دهد دولت ایران اعتنایی به حرف مستر موری کرده یا خواهد کرد: «در سر سیستان حرف زدن مثل این است که در سر قم و کاشان حرف زده شود... پس از این قرار بگویند قلعه اشرف در اصفهان موجود است، اصفهان هم مال افغان است. ما که گوش به حرف او نخواهیم داد». وی از فرخ خان خواست که به سفرای خارجی نشان دهد که موری «تا چه اندازه بی حساب کار می‌کند».^{۴۱} آقاخان در نامه دیگری به فرخ خان نوشت:

در همراهی و مساعدت با دولت انگلیس به قدر ذره‌بی کوتاهی نشده و هرچه خواهش کرده‌اند، با اینکه ضرر فاحش داشته قبول شده است... لکن هیچ درین مدت دیده نشد که از جانب آن دولت جزوی مساعدت و موافقتی با این دولت بشود.

۴۰. سردار سلطان احمدخان یکی از افراد متشخص هرات بود که مردم هرات در جریان تخلیه هرات او را به عنوان حاکم هرات به ایران توصیه کردند. وی طرفدار عدم جدایی هرات از ایران بود و خود به نشان تابعیت از ایران به نام ایران سکه می‌زد و به نام ایران خطبه می‌خواند. وی از پذیرفتن تیلر، مأمور سفارت انگلیس در تهران، به هرات خودداری کرد. موری به ناچار آقاخان را تحت فشار قرار داد تا از او بخواهد تیلر را بپذیرد و هم از زدن سکه و خواندن خطبه به نام ایران خودداری کند.

۴۱. نامه میرزا آقاخان به فرخ خان، ۲۱ شعبان ۱۲۷۴/۶/۱۸۵۸، سند شماره ۲۱، مجموعه اسناد، قسمت دوم.

از افغانستان چشم پوشیدیم، هرات گرفته رارد کردیم. لاش و جویین را وا گذاشتیم حالا تازه دست به داستان سیستان زده‌اند ... سیستان همیشه جزء مملکت ایران بوده است و اصلاً به افغانستان دخلی ندارد.

او ادامه می‌دهد که چهارده دلیل در مورد تعلق سیستان به ایران برای آنها نوشته شد چون در مقابل آن حرفی نداشتند از پاسخ دادن به آن خودداری کردند و نوشتند که قشون فرستادن ایران برای تصرف سیستان به مثابه قشون فرستادن به قندهار و نقض صریح عهدنامه است. «چیزی را که استناد به آن می‌کنند این است که سیستان چون به هندوستان نزدیک است قشون فرستادن دولت ایران به آنجا اسباب وحشت اهل سند و هندوستان خواهد شد». به این ترتیب دولت ایران نباید به کرمان که به سرحد سند نزدیکتر از سیستان است و به قاینات که به افغانستان نزدیکتر است و همچنین به شیراز و بنادر نباید تصرفی داشته باشد.^{۴۲}

شرایط حاکم بر انگلیس در این مقطع اجازه نمی‌داد که آن کشور در این مرحله به تصرف سیستان بپردازد. طرح مسئله به دنبال اهداف سوق‌الجیشی انگلیس در این منطقه به نظر می‌رسد برای ایجاد زمینه مساعد برای اقدامات بعدی بود، و در کوتاه‌مدت در نظر داشت با ابراز چنین تهدیداتی طرفداران با نفوذ مقاومت برای حفظ هرات و ادامه نبرد با انگلیس را که به اشکال مختلف با توجه به گسترش شورش داخلی هند به صدراعظم ایران فشار می‌آوردند تسلیم تصمیمات وی سازد.^{۴۳} چه هنوز انگلیس به رغم صرف نظر کردن ایران از هرات نتوانسته بود اختیار آن شهر را به دست گیرد. سلطان احمدخان تا سال ۱۸۶۲/۱۲۷۹ به نشانه تابعیت از ایران همچنان به نام ایران خطبه می‌خواند. انگلیسیها با توجه به نگرانی از شورش هند از ایجاد کانون بحران دیگری در کنار آن پرهیز داشتند. چنین کانونی می‌توانست به وسعت بخشیدن به شورش، و در صورت اقدام آگاهانه ایران حتی احتمالاً به پیروزی آن کمک کند.

وقتی که شورش هند به‌طور نهایی سرکوب شد. دوست محمد خان به تحریک انگلیسیها در سال ۱۸۶۲ هرات را محاصره و فتح کرد و هرات به این ترتیب تحت اختیار انگلیس درآمد. متعاقب آن دوست محمدخان فردی را به سیستان فرستاد و از حاکم آن طلب سیورسات کرد و به مداخله در امور آنجا پرداخت. وزارت خارجه ایران به دستور

۴۲. نامه میرزا آقا خان به فرخ خان، ۵ ذی‌قعدة ۱۲۷۴ / ۱۸ ژوئن ۱۸۵۸، سند شماره ۲۳، مجموعه اسناد، قسمت سوم، ص ۶ تا ۸

۴۳. نگارنده مقاله‌ای با عنوان تصرف هرات نوشته است که در یکی از شماره‌های آینده به چاپ می‌رسد.

شاه در یادداشتی به وزیرمختار انگلیس نوشت:

... دوست محمدخان آدم به سیستان فرستاده مطالبهٔ سیورسات از آنجا و مداخله در کار آن مملکت می‌نماید، این خبر غرابت عظیم دارد... زیرا سیستان ملک طلق بلامنازع دولت ایران است و آنجا را باخراسان و هریک از ممالک محروسهٔ ایران به یک نسبت ملاحظه می‌نمایند. این مسئله چیزی نیست که پوشیده و محتاج به مذاکره باشد.

وزیر خارجهٔ ایران در این یادداشت ادامه داد که اولیای دولت ایران اقدام دوست محمدخان را تجاوز به امور داخلی ایران تلقی می‌کنند و اگر او از چنین اقدامی خودداری نکند دولت ایران برای مقابله با او نیرو خواهد فرستاد و عواقب چنین اقدامی به عهدهٔ او، که از حدود خود تجاوز کرده است، خواهد بود. در پایان وزیر خارجهٔ ایران اظهار امیدواری کرد که اولیای دولت انگلیس از تکمیل شرایط عهدنامه اغماض نکنند و راضی نشوند که دولت ایران «برای حفظ حقوق خود محتاج به مخارج لشکرکشی گردد».^{۴۴}

به‌رغم اینکه علی‌خان رئیس قبیلهٔ سرپندی و حاکم سیستان رسماً از اوایل دههٔ ۱۸۵۰ تابعیت خود و سیستان را از ایران اعلام کرده بود،^{۴۵} وزیرمختار انگلیس در پاسخ ایران اظهار کرد که چون حاکمیت شاه در آن منطقه شناخته نشده است نمی‌تواند در این خصوص مداخله کند. به دنبال مکاتبات بعدی وزارت خارجهٔ ایران، لرد جان راسل، نخست‌وزیر بریتانیا (۶۶ - ۱۸۶۵)، در نامهٔ ۵ نوامبر ۱۸۶۳ خود به دولت ایران نوشت:

... دولت علیاحضرت ملکه مطلع شده است که در مورد حقوق مالکیت سیستان نزاعی بین ایران و افغانستان وجود دارد لذا باید از مداخله در مسئله خودداری کند، ولی باید آن را به دو طرف واگذارد تا با به‌کار بردن سلاح برای دستیابی به موقعیت خود اقدام نمایند.^{۴۶}

ایران با استفاده از نامهٔ لرد جان راسل وقتی که در سال ۱۸۶۵ یکی از امرا دست به غارتی در منطقه زد از خراسان نیرویی برای سرکوب او به سیستان فرستاد. سال بعد مظفرالدوله حاکم کرمان با نیرویی در حدود یک هنگ یا بیشتر از سمت هامون وارد سیستان شد.^{۴۷} میرعلم خان، حشمت‌الملک، امیرقاین که نسبت به شاه وفادار و یکی از

۴۴. یادداشت وزارت خارجه به سفارت انگلیس، ربیع‌الاول ۱۲۷۹، سند چهل و هفتم، یکصد سند تاریخی، به کوشش ابراهیم صفائی، تهران، انتشارات بابک، بی‌تا، ص ۱۰۸ و ۱۰۹.

45 . Percy Sykes. *op. cit.*, p. 94.

46 . *Ibid.*

47 . Goldsmid, Major, General F. J. *Eastern Persia: An Account of the Journeys of the Persian*

رؤسای مورد اعتماد دولت ایران بود و فرماندهی یک نیروی مستقل را که دارای یازده توپ، هزار سواره‌نظام و ۲ هزار پیاده‌نظام بود به‌عهده داشت و در نبرد علیه سیزوار و لاش و جوین شرکت کرده بود که منجر به تسخیر هرات در سال ۱۸۵۶ شد،^{۲۸} نیز با نیروی قابل ملاحظه‌ای وارد سیستان شد. به این ترتیب سیستان در اداره کامل ایران درآمد.

واقعیت این بود که پس از شورش هند، انگلیسیها به شدت احساس نیاز به برقراری ارتباط مستقیم تلگرافی با هند می‌کردند. برای این کار به جلب رضایت شاه نیاز داشتند. در عصر منازعات امپریالیستی آنها اطلاع فوری از تحولات در بخشهای پراکنده کره زمین، بخصوص برای امپراتوری بریتانیا که تا این هنگام در هر یک از اقیانوسها و قاره‌های زمین دارای مستعمرات و منافع بود، از اهمیت درجه اول برخوردار بود. بدون اطلاع فوری از تحولات، لندن قادر نبود در دوران جنگ از پایگاههای دریایی متفرق خود در مناطق پراکنده جهان و از کشتیهای جنگی خود که در ایستگاههای مختلف خارجی به پاسداری پرداخته بودند استفاده کند. در دوران صلح نیز نیاز به وسیله ارتباطی سریع و کارایی مثل تلگراف که در سال ۱۸۳۷ توسط مورس اختراع شده بود به شدت وجود داشت تا اجزای مختلف امپراتوری را به هم مرتبط سازد، با بحرانهای محلی به موقع برخورد کند و به اتخاذ سیاستهای مناسب فوری دست بزند.^{۲۹}

در دوران شورش هند که مرکز امپراتوری بریتانیا و نزدیک روسیه بود، سه ماه طول می‌کشید تا پیامی از هند به لندن برسد و پاسخش برگردد. لذا ارتباط تلگرافی بین لندن و هند در اولویت اقدامات بریتانیا قرار داشت. اولین خط تلگراف لندن و پاریس را در ۱۸۵۱ به هم وصل کرد. تا سال ۱۸۵۶ حدود ۴۵۰۰ مایل خط تلگراف شهرهای عمده هند را به یکدیگر وصل کرده بود. در خلال سالهای ۱۸۵۷ تا ۱۸۶۱ لندن به استانبول و سپس به بغداد وصل شد. انگلیس در نظر داشت که خط مزبور را از خانقین به تهران و از آنجا به بوشهر وصل کند. این خط قسمتی از خط لندن - کراچی در طرح بریتانیا بود. مقامات بریتانیا در سال ۱۸۶۱ با مقامات ایران برای اخذ امتیاز احداث این خط تماس گرفتند. ناصرالدین شاه از ترس مداخله انگلیسیها در داخل ایران با اعطای چنین امتیازی

→ *Boundary Commission 1870/1/2*, 2 vols., London: Macmillan and Co., 1876, vol. II, p. 406.

48. *Life and Opinions of Major General Sir Charles MacGrogor*, edited by Lady MacGrogor, 2 vols., London: William Blackwood and sons, vol. II, p. 6.

۴۹. برای اطلاعات تفصیلی در مورد ارتباطات تلگرافی امپراتوری بریتانیا به کتاب زیر مراجعه کنید:
P. M. Kennedy, "Imperial Cable Communications and Strategy, 1870-1914", in Paul Kennedy (ed.), *The War Plans of the Great Powers 1880-1914*, London, George Allen and Unwin, 1969), pp. 75-98.

مخالفت کرد. سیاست کج‌دار و مریزی که انگلیس از آن پس در مورد سیستان بازی کرد و سرانجام دست ایران را برای اقدامات نظامی جهت گسترش حقوق خود در سیستان باز گذاشت، به اضافه وعده درآمدهای ناشی از امتیاز تلگراف، توأم با فشارهای دیگری که اعمال می‌شدند، سرانجام به امضای اعطای امتیازی به انگلیسیها در فوریه سال ۱۸۶۳ برای احداث این خط ۱۱۰۰ مایلی - آن هم به هزینه ایران - منجر شد. به دنبال امتیاز این خط، امتیاز خط دو می برای استفاده اختصاصی انگلیسیها به آنها اعطای شد. این خط از تهران به مرکز ایران از طریق یزد و کرمان می‌رفت و به مرز بلوچستان هند وصل می‌شد. خط سومی ایران و اروپارا در سال ۱۸۶۶ به یکدیگر وصل کرد و سیم ایران در مرز قفقاز به روسیه نیز وصل شد.

در خلال کشیدن خطوط تلگراف در ایران، دولت ایران، همچنان که اشاره شد، به سیاست توسعه حقوق و نفوذ خود در سیستان ادامه داد.

تا پایان دهه ۱۸۶۰ خطوط تلگراف در ایران احداث و به وسیله انگلیسیها اداره می‌شد. همزمان با آن، امیر شیرعلی خان در سال ۱۸۶۳ با مرگ دوست محمد خان به قدرت رسید. قدرت و موقعیت او مرهون تأیید لرد میو Lord Mayo نایب‌السلطنه هند بود.^{۵۰} او سرانجام در سال ۱۸۶۹ در کابل به تخت نشست. دولت هند سالانه ۱،۲۰۰،۰۰۰ روپیه و سلاح مورد نیاز او را می‌داد.^{۵۱} شیرعلی خان با تحکیم موقعیت خود به دنبال ادعای مالکیت سیستان، به تشویق انگلیسیها، در سال ۱۸۷۰ به ایران اعلام جنگ داد.

اکنون نه تنها نیاز انگلیسیها به ایران برای احداث خطوط تلگراف مرتفع شده بود، بلکه از خود این دستگاه به صورت عامل فشار بسیار مؤثری برای گسترش هدفهای استعماری خود در ایران استفاده می‌کردند. هزینه دست کم ۲،۰۰۰،۰۰۰ لیره استرلینگ این سه خط تلگراف را دولت هند - بریتانیا به ایران وام داد؛^{۵۲} خطوط تلگراف به گفته وزیرمختار بعدی بریتانیا در خدمت نیازهای اطلاعاتی و جاسوسی بریتانیا به کار می‌رفت.^{۵۳} حتی دولت بریتانیا با چگونگی پرداخت حقوق استفاده از خطوط تلگراف،

50 . Thorenton, A. P. "British Policy in Persia, 1858-90", *The English History Review*, vol. 69, 1954, pp. 554-79, and vol. 70, no. 274, 1955, pp. 55-73, PS60.

این مقاله مستند به اسناد وزارت خارجه بریتانیاست.

51 . Goldsmid, *op. cit.*, vol. I. p. XII.

52 . Issawi, Charles (ed.). *The Economic History of Iran 1800-1914*, (Chicago, University of Chicago Press, 1971), p. 152.

53 . Sir Mortimer Durand. *Memorandum of the State of Affairs in Persia*, no. 16, Tehran, February 12, 1899; F. O. 60/608.

ایران را به لحاظ مالی تحت فشار می‌گذاشت. علاوه بر این انگلیسیها در خلال برپا کردن این خطوط جزئی‌ترین اطلاعات دست اول راجع به جغرافیای طبیعی و انسانی ایران را جمع‌آوری کردند. به نوشته لرد کرزن، آنها که برای احداث خطوط تلگراف در مناطق مختلف ایران پخش شده بودند، دست به ارتباطات متعددی با تمامی طبقات مردم زدند. حتی اغلب نقش حکم غیررسمی را در منازعات محلی ایفا می‌کردند. کسانی که تحت ستم قرار می‌گرفتند در دفاتر تلگرافخانه که تحت اداره انگلیسیها بودند بست می‌نشستند. در شهرهای بزرگ مأموران انگلیسی دوست و اغلب «مشاورین حکمرانان و شاهزادگان» بودند.^{۵۴}

با برخورداری از چنین نفوذی که با اخذ امتیاز خطوط تلگراف به دست آمده بود، دولت انگلیس در سال ۱۸۷۰، متعاقب اعلام جنگ شیرعلی خان، به استناد ماده شش عهدنامه پاریس اعلام حکمیت کرد، به‌رغم اینکه درخواست مشابهی را از سوی ایران در اوایل دهه ۱۸۶۰ رد کرده بود. سرهنگ فردریک گلداسمید، مدیرکل اداره تلگراف هند - اروپایی که ریاست افسران «مهندسين سلطنتی» بریتانیا را در اجرای عملیات خط یک تلگراف در ایران به‌عهده داشت و امتیاز خط دو را نیز اخذ کرده و اجراء کرد،^{۵۵} اکنون پس از حدود یک دهه کسب اطلاعات و نفوذ فراوان در میان مقامات و رؤسای محلی به عنوان حکم اختلافات ایران و افغانستان از سوی دولت بریتانیا تعیین شد. سرگرد برسفورد لووت، نقشه‌بردار، و جان یوان اسمیت و تی. دبلیو بلندفورد^{۵۶} دو کارشناس دیگر همراه او بودند.

کمیسیون حکمیت بریتانیا در دسامبر ۱۸۷۱ کار خود را در سیستان آغاز کرد. گلداسمید سه ماه قبل از آن به هنگام گزارش موفقیت خود در تجزیه یک منطقه سوق‌الجیشی از ایران - نخلستانی بیش از ۲۵۰ مایل مربع در نقطه‌ای در شرق چاه‌بهار در ساحل به سوی جاسک - از دولت بریتانیا لقب «سر»^{۵۷} گرفته بود و با دستورهای جدید به ایران بازگشت تا منازعه بین ایران و افغانستان را حل کند.^{۵۸}

تجزیه این قسمت از خاک ایران به دنبال مخالفت مقامات ایرانی در کشیدن خط

54 . Curzon, Lord George. *Persia and the Persian Question*, in two volumes, London. Logmans, Green and Co., 1892, vol. II, p. 616.

55 . John R. Preece. "Telegraphs in Persia", in *Journal of the Society of Telegraph Engineers*, vol. VIII, 1878-1879.

56 . Beresford Lovett, John Euan Smith, T. W. Blandford.

57 . لقب سر به افرادی داده می‌شد که بیشترین خدمت را در تأمین و گسترش منافع امپراتوری بریتانیا انجام داده باشند.

58 . Denis Wright, *op. cit.*, p. 144.

تلگراف از روی ساحل بندرعباس یا جاسک به بندر گوادر با درک این مسئله که انگلیسیها متعاقباً به دلیل حضور در این منطقه ادعای مالکیت آن را خواهند کرد، صورت گرفت. به دنبال این مخالفت، حاکم کلات ادعای بخشی از سرزمینهای این منطقه را کرد و کار به حکمیت بریتانیا با حضور کمیسرهای ایران و کلات کشید. میرزا معصوم خان انصاری که سرپرستی کمیسیون ایران را در این حکمیت به عهده داشت در گزارشی به وزیر خارجه ایران نوشت «مدعی ما کلاتیها والله بالله نیستند، مدعی حکم ثالث است».^{۵۹} کمیسر کلات همراه با یک افسر انگلیسی و «چهارصد نفر سرباز و دو عراده توپ و سایر آلات حرب به آنجا» (بلوچستان ایران) وارد شد. اعتراض کمیسر ایران به گلداسمید در مورد حضور چنین هیئتی نادیده گرفته شد.^{۶۰} گلداسمید درصدد بود که از کمیسر کلات، فقیر محمد خان، سندی بگیرد مبنی بر اینکه «کج و تمپ و بلیده و سند و کوهک اسپندار (از روستاهای بخشی هوکلات و سراوان) و بلکه بیشتر سرباز و دشت باهو (بخشی از شمال بندر گوادر) تعلق به خان کلات» دارند.^{۶۱} تا در نتیجه آنها را از ایران جدا کند. وقتی گلداسمید نتوانست موافقت معصوم خان را با طرح خود با دادن رشوه به او جلب کند^{۶۲} تصمیم گرفت به تهران برود و مسئله را در آنجا حل کند. شاه که در تهران به شدت از سوی انگلیسیها تحت فشار قرار گرفت پیشنهاد گلداسمید را با اکراه «صرفاً به علت علاقه دولت علیاحضرت ملکه انگلیس که این مسئله باید به نتیجه رضایتبخش و تعیین یک خط مرزی برسد» قبول کرد.^{۶۳}

تقسیم سیستان

معصوم خان انصاری مجدداً به سرپرستی کمیسیون ایران به سیستان اعزام شد. هیئت گلداسمید در دسامبر ۱۸۷۱ در بندرعباس پیاده شد و در فوریه ۱۸۷۲ به نصرت‌آباد، مرکز سیستان رسید. میرعلم خان، امیر قاین دو سردار را با افرادشان به پیشواز او فرستاد اما خود او و معصوم خان از استقبال او خودداری کردند. میرعلم خان که از تسخیر هرات به بعد ناظر اقدامات انگلیس در منطقه بود نسبت به تماسهای

۵۹. گزارش میرزا معصوم خان انصاری به وزیر امور خارجه، ۲ صفر ۱۲۸۸ / ۲۳ آوریل ۱۸۷۱، یکصد سند تاریخی، سند نودم، ص ۱۹۰ و ۱۹۱.

۶۰. نامه میرزا معصوم خان به گلداسمید، ۳ صفر ۱۲۸۸ / ۲۴ آوریل ۱۸۷۱، یکصد سند تاریخی، سند نود و یکم، ص ۱۹۲ و ۱۹۳.

۶۱. نامه میرزا معصوم خان به وزیر امور خارجه، ۲۹ صفر ۱۲۸۸ / ۲۰ دی ۱۸۷۱، یکصد سند تاریخی، سند نود و سوم، ص ۱۹۵.

۶۲. گزارش میرزا معصوم خان انصاری به وزیر امور خارجه، ۲ صفر ۱۲۸۸، ۲۳ آوریل ۱۸۷۱.

63 . Denis Wright, *op. cit.*, p. 144.

گلداسمید در منطقه بدبین بود. وی آنها را از برافراشتن پرچم انگلیس بر فراز اردوگاه خود به هنگام حضور در سیستان منع کرد و حتی هدیه‌ای را که ژنرال برای او فرستاد پس داد.^{۶۴} معصوم خان نیز در خلال مأموریت در مرز مکران اجازه نداده بود که هیئت گلداسمید پرچم بریتانیا را بر فراز اردوی خود به اهتزاز درآورد. این ممانعت در تمام مسیر سیستان نیز به عمل آمد. گلداسمید در کتاب خود از "مزاحمت‌های" معصوم خان به تلخی یاد می‌کند.^{۶۵}

سید نورمحمدخان کمیسر افغان بود. ژنرال سر ریچارد پولاک و دستیارش دکتر بلو به عنوان نماینده لُرد میو نایب‌السلطنه هند، در کمیسیون افغانستان حضور داشتند. اعتراض شدید شاه به حضور ژنرال پولاک در کمیسیون افغانستان نادیده گرفته شد.^{۶۶} کمیسیون افغانستان در اوایل مارس به سیستان رسید و در بنجار، چند مایلی شرق نصرت‌آباد اردو زد.

در فاصله حدود یک ماهه رسیدن کمیسیون افغانستان به سیستان، گلداسمید اصرار کرد که سیستان را بگذرد. این گردش همراه با کمیسر ایران و نماینده امیر قاین شروع شد. آنها عملاً مسیر راههای روزانه را تعیین می‌کردند. کمیسیون گلداسمید از سد بزرگ کوهک دیدن کرد و سپس به طرف هیرمند به سوی بندر کمال خان عزیمت نمود. آنها از نادعلی نیز دیدن کردند. گلداسمید می‌نویسد که علی‌رغم محدودیت‌هایی که اعمال می‌شد، بر سفورد لووت توانست ارزیابی کاملی از مناطق به عمل آورد.

پس از ورود کمیسیون افغانستان، گلداسمید به استماع نظرات و جمع‌آوری اسناد ارائه شده از سوی کمیسرهای ایران و افغان پرداخت. وی پس از شش هفته سیستان را بدون هیچ‌گونه اظهارنظری با مشورت ژنرال پولاک به سوی تهران ترک کرد. بهانه او برای این اقدام این بود که تشریفات لازم از سوی کمیسر ایران و حاکم قاین برای وی به عمل نیامده است و رفتار آنها نسبت به وی توهین‌آمیز بوده است. در تهران تا ۱۷ اوت ۱۸۷۲ بنابه نوشته خود او، خلاصه شواهدی را که از جانب دو طرف ارائه شده بود، و از نتیجه‌گیری‌یی که از مشاهدات شخصی خود، یا کسب اطلاعات در محل به دست آورده بود، همراه با اطلاعات شفاهی و دیگر اطلاعاتی که وی در اعمال کلی مأموریتش کسب کرده بود، جمع‌بندی کرد و به تقسیم سیستان رسید.

وی در این نوشته، در آغاز ادعای کمیسر ایران را در مورد حاکمیت ایران بر سیستان تحت ۱۵ عنوان به شرح زیر نقل می‌کند. عنوان اول بیان اصولی بود که حقوق عمومی

64 . Goldsmid. *op. cit.*, vol. I, pp. 265-67.

65 . *Ibid.*, p. 260.

66 . Sykes. *op. cit.*, p. 95.

ایران را درخصوص سیستان بیان می‌کرد. در عناوین ۲، ۳، ۵، ۶، ۱۰ و ۱۲ با استفاده از نوشته‌ها و قراردادهای دیپلماتیک بر حق حاکمیت ایران به سیستان اشاره شده بود. عناوین ۴ و ۱۱ درباره شرایط سیستان و ساکنین آن بود. عناوین ۷، ۸ و ۹ اظهارنظر کمیسر ایران درباره مسئله بود، عنوان ۱۳ نمونه ویژه‌ای از طرز عملی را که در حکم قبول حاکمیت ایران بود شرح می‌داد. در عنوان ۱۴ استدلال شده بود که در حالی که ایران قدرت حاکم شناخته شده قدیمی در سیستان بوده است، نام حکام افغانی در سیستان برای تاریخ ناشناخته است.^{۶۷}

کمیسر افغان ادعای خود را بر حاکمیت سیستان از دوران مشخصی، یعنی تأسیس سلطنت احمدشاه مطرح ساخت. حکام خاص آن دوران را نام برد و به تاریخ تا دوران اخیر اشاره کرد با این دیدگاه که تا سالهای اخیر سرداران کشور همان قدرت حاکم را با تدارک فزون، وقتی در موارد خاص مورد نیاز بوده است، حتی گاهی علیه ایران، شناخته‌اند. او اضافه کرد که در جمع‌آوری غلات به‌عنوان درآمد افغانستان مأمور خود او به کار گرفته می‌شده و نیز در به‌دست آوردن اموال مسروقه از مردم سیستان خود او واسطه ارتباط بین دولت ایران بوده است. کمیسر افغان ادعای خود را در ۱۱ ماده خلاصه کرد. اولین ماده اظهارات کلی در مورد صحت ادعاهای او بود. مواد ۳، ۴، ۵، ۷، ۱۰ و ۱۱ شواهد خاصی را در حمایت از ادعاهای او بیان می‌کرد. مواد ۶، ۸ و ۹ استنباطاتی به نفع ادعاهای افغان بود و در ماده ۲ از سند خاصی نقل قول می‌کرد.^{۶۸}

گلداسمید ادامه می‌دهد که وی عناوین ۱۳ و ۱۴ از اظهارات کمیسر ایران و ماده ۲ از اظهارات کمیسر افغان را برای مراجعه راحت‌تر ثبت کرده و مضامین آنها را در جلسه‌ای با حضور کمیسرهای در سیستان به بحث گذاشته است. اسناد ارائه شده هر یک از طرفین را در این جلسه به دیگری ارائه داده و اظهارات آنها را شنیده و پاسخهای هر یک از آنها را که دریافت می‌کرده خود به تحلیل کشیده است.

به دنبال آن وی از دومین اظهارات رسمی کمیسر ایران به شرح زیر یاد می‌کند و می‌نویسد که او چهار مورد اساسی برای ارائه ادعاهای خود داشت:

۱. از این رو که سیستان جزء ایران است، هیچ انقلاب یا تغییری نمی‌تواند آن را تغییر دهد.
۲. سلب مالکیت موقتی، حق شناخته شده عمومی و طبیعی را بی‌اعتبار نمی‌کند. در غیر این صورت ایران می‌تواند نسبت به کشورهای دیگری که مدتی حاکمیت آنها را در اختیار داشته ادعای حاکمیت کند.

۳. ایران سیستان را به دنبال ادعای قانونی خود تحت تصرف درآورده است.

67 . Goldsmid., *op. Cit.*, vol. I, Appendix A., *The Sistan Arbitration*, p. 395.

68 . *Ibid.* pp. 395-6.

۴. نامه ۵ نوامبر ۱۸۶۳ دولت بریتانیا ایران را برای دست زدن به اسلحه مختار ساخته و اکنون ایران براساس این اختیار سیستان را تحت حاکمیت خود دارد.

کمیسیون افغان در دومین پاسخ رسمی در جواب چهار مورد مطرح شده از سوی کمیسیون ایران، بنابه نوشته گلداسمید، پاسخ مستقیم‌تری به رقیب خود می‌دهد. وی از بعضی از عناوینی که در اظهارات اصلی ایرانیها وجود داشت و از عناوین کلی دیگر استفاده می‌کند. در پاسخ به اولین اظهارات کلی کمیسیون ایران در مورد حاکمیت ایران بر سیستان، با اشاره‌ای به تاریخ، برخلاف نظر کمیسیون ایران می‌گوید «نقل شده است که یک مورخ ایرانی مالکیت افغان بر سیستان را در دوران سلطنت فتحعلی شاه ثابت کرده است». در مورد اظهارات تحت دومین عنوان، که در طول جنگ بین ایران و افغانستان سیستانیهایی در صفوف ایرانیها بوده‌اند، پاسخ می‌دهد که اگر چنین بوده است «آنها کسانی بوده‌اند که از رهبران افغانی مخالف دولت خود متابعت می‌کرده‌اند». وی اختلاف بین افغانها و دسیسه از طرف حکام مثل علی خان سربندی را می‌پذیرد اما تاکید می‌کند که این اختلافات نمی‌تواند در حق مالکیت سیستان تأثیر بگذارد. در مورد اختلاف لهجه و زبان و عادات سیستانیها به وجود چنین اختلافی در میان اتباع افغانستان مثل بلوچها، ازبکها، ترکمن‌ها، هزاره‌ها و دیگران اشاره می‌کند.^{۶۹}

مقایسه چکیده دو متن کمیسیون ایران و افغان به اندازه کافی از ماهیت حقانیت ادعای افغانستان بر سیستان سخن می‌گوید. نیازی نیست که به چگونگی بنیان استدلالهای کمیسیون افغان در مورد ادعای حق حاکمیت بر سیستان اشاره شود. بگذریم که در واقع همین مقدار هم اگر از تعلیمات ژنرال پولاک نباشد که به زبان وی بیان شده، سر فرصت از قلم گلداسمید به زیور "حق" آراسته شده است.

به دنبال اظهارات کمیسیون افغان، گلداسمید به جریان گردآوری اظهارات و اسناد طرفین بشرح زیر ادامه می‌دهد. او می‌نویسد که در جلسه‌ای از کمیسیونها، نسخه‌هایی از اسناد و دیگر مدارک، که با اصل آنها در سفارت دولت علیاحضرت ملکه بریتانیا مقایسه شده بود، از سوی دولت ایران ارائه داده شد. این اسناد مالکیت ایران را بر سیستان در دوران کیانیها که در زمان پادشاهان صفوی حکومت می‌کردند نشان می‌دهد. این اسناد «رکورد باارزش و جالبی از تاریخ دوران بیش از ۱۵۰ تا ۳۰۰ سال قبل می‌باشند». گلداسمید ادامه می‌دهد که نامه دوّمی از کهندل خان، گرچه بدون تاریخ و نشانی بود، ارائه شد که جزئیات بازپس‌گیری قندهار از سبزیان را شرح می‌داد.

پانزده سند مهر شده دیگر که اسناد اصلی بود در فرصت دیگر دریافت شد. این اسناد از سوی سردار کهندل، مهردل، سردار رحم دل خان قندهاری، و از وزیر یارمحمد و پسرش، سیدمحمد هراتی بود. یکی از آنها از میرافضل خان بود. آنها تاریخ نداشت. اما دوران سند را در اغلب آنها از اتفاقات خاصی که سندها به آنها مربوط هستند می توان دریافت. احساس کلی این اسناد وابستگی سیستان به ایران را بیان می کند.^{۷۰}

در مورد تحقیقات محلی، گلداسمید اظهار می دارد که نه امیر قاین نه کمیسر ایران برای انجام هدفهای اعلام شده دولت انگلیس و ایران به صورتی که به قضاوت او مناسب بود مساعدت نکردند. به افسران انگلیسی اجازه ندادند که به جهان آباد، ناعلی، کوهک و جلال آباد وارد شوند. به طور استثنایی با فشار زیاد، سر مهندس به جلال آباد رفت. در بعضی از محلها مثل برج افغان و بولا، بدون دستور، امکان خرید تدارکات وجود نداشت. ارتباط از ادبار و ساوساکنین، به عنوان یک قانون، محدود و مشکل بود. کمیسر انگلیس تاکید می کند که «اگر عمل افسران ذیمدخل ایرانی هرگاه در فکر او نسبت به ادعایی که آنها می باید از آن پشتیبانی کنند ایجاد تردید و شبهه طبیعی کند تقصیر او نیست».^{۷۱}

گرچه با این سخنان گلداسمید می کوشد که دست کم تا حدودی توجیه مناسبی برای چگونگی حکمیت خود به دست دهد اما این تحمل یک زحمت اضافی است. چه بدیهی است که او به عنوان حکم دولت بریتانیا، نظر نهایی دولت خود را - پس از رایزنی های لازم - اعلام می کند و نه نظر خود را. چنانچه در مقدمه اعلام نظر نهایی خود نیز می نویسد: «دستور یافته ام که به دو عنوان حق قدیمی و مالکیت فعلی توجه خاص شود. از این رو به هر دو می پردازم».

به دنبال این دستور، در توضیح حق قدیمی ایران به تحلیل فشرده ای از تاریخ سیستان باستان از دوران جمشید تا آخر صفویه (۱۱۳۵/۱۷۲۲م) می پردازد و نتیجه گیری می کند که «در طول این مدت سیستان جزء ایران بود و هیچ مدرکی وجود ندارد که این ایالت به وسیله افغانها گرفته شده باشد حتی وقتی که آنها در اواخر دوران سلطان حسین از قندهار به سیستان، کرمان و اصفهان راه یافتند».^{۷۲} در ادامه می نویسد که شاه طهماسب حکومت سیستان، خراسان، مازندران و کرمان را به نادرقلی (پس از چندی نادرشاه) داد. در دوران سلطنت او و فرزندش عادل شاه (!) سیستان قسمتی از قلمرو وسیع ایران بود. از سال ۱۷۴۷ سیستان تحت حاکمیت احمدشاه ابدالی درآمد. در این دوره به شرح

70 . *Ibid.*, p. 398.

71 . *Ibid.*

72 . *Ibid.*, p. 400.

درگیریها و رقابتهای متعدد سرداران سیستانی با یکدیگر تا مرگ کهندل خان در سال ۱۸۵۵ می‌پردازد و اضافه می‌کند که «برکزایها به عنوان اتباع ایران شناخته شدند که برحسب شرایط گاهی در شورش و گاهی در تسلیم بودند. نامه‌هایی از علی‌خان سربندی، تاج محمد، برادر سرداران وجود دارد که تابعیت خود را از ایران اعلام کرده‌اند».^{۷۳}

در فاصله ۱۰۸ ساله روی کار آمدن احمدشاه تا مرگ کهندل خان می‌نویسد: سیستان در آغاز تحت حاکمیت احمدشاه و پس از آن برحسب شرایط وابسته به هرات یا قندهار یا مستقل بوده است. و اقرار می‌کند که نمی‌تواند این دوران را برحسب تاریخ با اعتماد تقسیم کند. با وجود این، ادعا می‌کند که شواهدی در اختیار ندارد که حاکمیت ایرانیها را بر رؤسای سیستان در طول مدت بیش از صد سال نشان دهد. اما شواهدی دارد که بعضی از رؤسای افغانی، که اسماً یا واقعاً سیستان را در دست داشتند تحت شرایطی از ایران کمک گرفته و تابعیت و یا نیمه تابعیت آن را پذیرفته‌اند. اما او به این شناسایی‌ها «وزن یا اهمیتی» نمی‌دهد «گرچه به صورت نوشته‌ها مهر شده باشد».^{۷۴}

از سال ۱۸۵۱ حکومت علی‌خان را به دستور کهندل خان در سه‌گوه حدوداً برای ۲۰ سال می‌پذیرد و اشاره می‌کند که وی از تهران تبعیت می‌کرد. حتی می‌نویسد که برادرزاده‌اش، تاج محمد خان، قاتل احتمالی او که به جای وی نشست از ایران تبعیت می‌کرد.^{۷۵} با وجود این به دنبال آن ادعا می‌کند که «من نمی‌توانم بگویم که عملیات علی‌خان و تاج محمد سربندی مرا قانع کرده است که اظهار تابعیت آنها از ایران علاقه کلی تمام ساکنین آن بوده است».^{۷۶}

در مورد اداره کنترل کامل سیستان پس از نامه ۵ نوامبر ۱۸۶۳ دولت انگلیس می‌نویسد که فکر نمی‌کند که نامه دولت انگلیس شرایط را در این رابطه تغییر دهد. نامه، طرفین دعوی را واگذاشته است تا نزاع خود را با هم حل کنند. اما به ایران حق نمی‌دهد چیزی را که مستقلاً مالک نبوده است تصرف کند: «یک فتح غیرعادلانه نمی‌تواند به علت این نامه حق تلقی شود».^{۷۷}

بدیهی است که گلداسمید به خوبی می‌داند که نزاع درباره چیزی جز ادعای نادرست و تحریک شده افغانها بر مالکیت سیستان نبوده است. حل آن هم با اختیار به کارگیری سلاح معنایی جز تثبیت حاکمیت ایران با قدرت نظامی نمی‌دهد. علاوه بر این ایران جز

73 . *Ibid.*, pp. 402-3.

74 . *Ibid.*, p. 405.

75 . *Ibid.*, p. 406.

76 . *Ibid.*, p. 407.

77 . *Ibid.*

تثبیت قدرت در سیستان، به منطقه دیگری نرفته و جای دیگری را فتح نکرده و مالک نشده که نامش فتح غیر عادلانه باشد. وی در گفتن این تناقضات البته مأمور و معذور است. در خصوص مسئله مالکیت فعلی سیستان می نویسد اکنون ساده نیست که منظور از واژه سیستان را تعریف کنیم. زیرا مرزهای گذشته مدتهای مدیدی است که منسوخ شده است و معنی جدید سیستان تنها عملاً شبه جزیره هیرمند و هامون را تداعی می کند. آنگاه می افزاید:

من راه بهتری از اینکه مسئله را با فرض دو قلمرو حل کنیم نمی بینم، یک قلمروی مترکم و متمرکز، که من آن را «سیستان واقعی»^{۷۸} می نامم؛ و قلمرو دیگر، جدا و نامنظم، که می تواند «سیستان بیرونی»^{۷۹} نامیده شود. اولی محدود است، در شمال و غرب به هامون، که آن را به ترتیب از مناطق لاش جوین و نهبندان جدا می کند. در جنوب کلاً به وسیله هامون، اما بلافاصله با دشت سنگ بار و مناطق لم یزرع جنوب سه گوه و برج علم خان، و در شرق به وسیله شاخه اصلی هیرمند زیربند، در دهانه کانال بزرگ جدا می شود.

دوم می شامل سرزمینی در ساحل راست هیرمند است و به فاصله ای تا حدود ۱۲۰ مایل انگلیس در طول وسعت دارد، و از نزدیکی قربولی Chorboli و رودخانه خوسپاس در شمال شروع و به رودبار در جنوب ختم می شود. عرض آن متغیر است، اما در مقایسه با طول ناچیز است، حدود واقعی آن، محدوده زمین های زراعتی رودخانه در مشرق فرض شده است. به این قسمت ممکن است صحرای سیستان شامل زره و شیلا اضافه شود.^{۸۰}

پس از تقسیم سیستان به این گونه، گلداسمید ادامه می دهد «سیستان واقعی» که حاکمش میر علم خان از قاین است - آن هم «با ملاحظات چندی» - می تواند از اکنون به بعد تحت حاکمیت ایران باشد. «سیستان بیرونی» به جز صحرای سیستان، شیلا و نواحی غیرمسکونی اکنون در مالکیت رؤسای بلوچ است «که به شناخت حاکمیت ایران اقرار می کنند». با وجود این آنها به نظر وی «متابعت از هر قدرت حاکم جز افغانستان را قبول ندارند».^{۸۱} او درباره تابعیت اهالی «سیستان بیرونی» از ایران، می نویسد:

در سیستان بیرونی تابعیت اقرار شده رؤسای بلوچ، کمال خان و امام خان از ایران که

78 . Sistan Proper.

79 . Outer Sistan.

80 . *Ibid.*, pp. 407-8.

81 . *Ibid.*, p. 408.

در سواحل هیرمند مستقر هستند، مانند تصرف مطلق نظیر آنچه در «سیستان واقعی» است، نمی‌باشد.^{۸۲}

گرچه سخن مبهم است اما به نظر می‌رسد که می‌خواهد بگوید که با جدا شدن «سیستان واقعی» رؤسای بلوچ دیگر قدرت مطلق در تصرف این مناطق ندارند که بتوانند به نظرات خود در تابعیت از ایران اصرار ورزند. این مشکل نیز به سادگی حل شدنی است. در مورد منطقه چچانسور هم می‌نویسد که اکنون این منطقه در دست ابراهیم خان است و او نیز «در سمت افغانستان است».^{۸۳}

به این ترتیب سیستان سرزمین باستانی ایران که تحت حاکمیت مطلق ایران بود به بهانه دوران بسیار کوتاهی که احمدشاه در ۱۷۴۷ به آن تجاوز کرد به مسلخ امپراتوری بریتانیا برده شد و به دو قسمت تقسیم گردید؛ ۴۱۵۹ مایل مربع آن به افغانستان داده شد و ۲۸۴۸ مایل مربع آن در اختیار ایران ماند.^{۸۴} افغانها که خود در دام طرحهای پیچیده انگلیسیها بودند، به‌طور طبیعی از اقدامات این‌گونه، در عمل، متحیر بودند. آنها تا مدت‌ها از تصرف زمین‌های تقسیم شده به‌ضرر ایران خودداری کردند.^{۸۵} شاه رای حکمیت گلداسمید را نپذیرفت تا اینکه در سال ۱۸۷۳ از لندن دیدار کرد. در آنجا «تحت فشار سنگین قرار گرفت و سرانجام رضایت داد».^{۸۶}

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

82 . *Ibid.*, p. 409.

83 . *Ibid.*, p. 410.

84 . *Ibid.* see introduction, pp. IX-IXIII.

85 . Sykes. *op. cit.*, p. 99.

86 . Denis Wright. *op. cit.*, p. 145.